

## اصول تأمین‌کننده هم‌زیستی با غیرمسلمانان در اسلام<sup>۱</sup>

محمد امین امینی<sup>۲</sup>

### چکیده

امروزه در هر کشور اسلامی افراد غیرمسلمان با عقاید گوناگون در کنار مسلمانان زندگی می‌کنند. اسلام در زمینه تعامل مسلمانان با مخالفان عقیدتی خود ساکت نمانده و دستورالعمل جامعی در خصوص شیوه برخورد با آنان تدارک دیده است. بر اساس آیه هشتم سوره ممتحنه اصل بر هم‌زیستی با غیرمسلمانان است، مگر این‌که آنان خود علیه مسلمانان به انجام عملیات خصمانه اقدام نمایند. مهم‌ترین اصول تأمین‌کننده هم‌زیستی با غیرمسلمانان عبارت است از: کرامت انسانی، احسان و نیکوکاری، عدالت‌ورزی، وفای به عهد، عدم اجبار به پذیرش عقیده‌ای خاص و اکتفا به دعوت اسلامی. گروهی در این خصوص کرامت انسانی را قابل سلب و خاص مسلمانان دانسته و غیرمسلمانان را شایسته برخورداری از آن نمی‌دانند و گروهی دیگر در روابط بین‌الملل اسلامی اصل را بر سیاست جنگ و ستیز دانسته‌اند. این جستار در پی آن است که نشان دهد اسلام همه اصول مذکور را پذیرفته و اصل را بر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با غیرمسلمانان قرار داده است.

واژگان کلیدی: اهل کتاب، دعوت، عدالت، کرامت انسانی، کفار، هم‌زیستی.

### مقدمه

هم‌زیستی در لغت به معانی: با هم زندگی کردن، زندگانی مردم دو کشور با کمک اقتصادی و سیاسی به هم‌دیگر، زندگی دو تن یا دو گروه با یک‌دیگر در حالی که شاید مناسب یک‌دیگر نباشند، آمده است. (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷ش، ج ۱۵، ص ۲۳۵۴۱).

۱- تاریخ ورود: ۱۳۹۰/۴/۱۱؛ تاریخ تأیید: ۱۳۹۰/۱۲/۲۵.

۲- کارشناس ارشد فقه مقارن و حقوق عمومی اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی.

همزیستی مسالمت‌آمیز<sup>۱</sup> امروزه در اصطلاح حقوق بین‌الملل عبارت است از: «نحوه مناسبات، بین ممالکی که دولت‌های آن دارای نظام‌های اجتماعی و سیاسی مختلف هستند؛ یعنی رعایت اصول حق حاکمیت، برابری حقوق، مصونیت و تمامیت ارضی هر کشور کوچک یا بزرگ، عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها، احترام به حق کلیه خلق‌ها در انتخاب آزاد نظام اجتماعی خویش و فیصله مسائل بین‌المللی از طریق مذاکره.» (آقایخشی، ۱۳۶۳ش، صص ۲۴۶ و ۱۹۲-۱۹۳).

صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز، مطلوب و خواسته بشر است و دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، پیوسته آن را تبلیغ و ترویج می‌کنند. حتی در دوران «جنگ سرد» که در آن، جنگ تبلیغاتی و مسابقه تسلیحاتی، بین شرق و غرب به اوج خود رسیده بود، پیوسته دو طرف از صلح و آرامش حرف می‌زدند، اما اهداف قدرت‌ها، در ورای شعار صلح‌طلبی متفاوت بود. غرب به دلیل فشار افکار عمومی فقط به دلیل وحشت از آثار ویرانگر جنگ یا برای به خطر نیفتادن منافع و آزادی‌ها و باز بودن راه برای بهره‌کشی و استعمار بیشتر، صلح را مطرح می‌ساخت. (ر.ک: عمید زنجانی، ۱۳۶۷ش، ج ۲، ص ۳۶۸) اما مسئله «همزیستی مسالمت‌آمیز» و «همزیستی مذهبی» در اسلام، پایه و اساس ایدئولوژیکی داشته و در موقعیت‌های مختلف دستخوش تغییرات آتی نمی‌گردد. از دیدگاه قرآن، پدیده‌ای به نام جنگ مذهبی و پیکار به سبب اختلاف عقیده مذموم و ممنوع بوده و دشمنی با پیروان ادیان دیگر هیچ جایگاهی ندارد.

قرآن در این باره به گروهی از یهودیان و مسیحیان اشاره می‌کند که با اهانت به یک‌دیگر، سعی در برتر نشان دادن آئین خویش دارند. خداوند ضمن تفتیح این موضع، داوری در این باره را به آخرت مربوط می‌داند (بقره/۱۱۳). قرآن برای رفع این مشکل و تأمین همزیستی مسالمت‌آمیز، اصولی را به پیروان خود فرمان داده تا بر اساس آن، روابط خود را با تیره‌های غیرمسلمان تنظیم کنند. اسلام آزادی عقیده را برای تمامی اقشار جامعه به رسمیت شناخته و اجماع مسلمین بر این است که ایمان شخص مکره، باطل و غیرصحیح می‌باشد (رشیدرضا، ۱۹۹۰م، ج ۱۱، ص ۳۹۵). قرآن همواره به اصل مشترک ادیان توجه داشته و سعی در حذف مخالفان عقیدتی خود ندارد (آل عمران/۶۴)، راه گفت‌وگو با ادیان دیگر را به جدال احسن محدود نموده (عنکبوت/۴۶) و مجوز تعرض و بدگویی به پیروان ادیان دیگر نداده است (انعام/۱۰۸)، افکار نژادپرستانه را محکوم نموده و همه انسان‌ها را فرزند یک پدر و مادر دانسته که به صورت تکوینی فاقد هرگونه امتیاز نژادی، قومی یا مذهبی بر یک‌دیگر می‌باشند (حجرات/۱۳)، به پیروان خود فرمان می‌دهد در صلح با دیگران به سر برده (بقره/۲۰۸) و تا دیگران شروع به تعرض و جنگ ننموده‌اند خود را درگیر جنگ نکنند (بقره/۱۹۱).

سیره عملی پیامبر در تعامل با گروه‌های مخالف نیز آینده‌ای تمام‌نما برای مسلمانان در شیوه برخورد با افراد غیرمسلمان می‌باشد. نزدیک به ۱۸۵ نامه از متن نامه‌های پیامبر جهت دعوت سران

1- peaceful coexistence.

کشورها، سلاطین، رؤسای قبایل و شخصیت‌های مذهبی سیاسی به اسلام ثبت شده است که متن همه آنها بر شیوه مسالمت‌آمیز دعوت ایشان دلالت می‌کند. (ر.ک: احمدی، بی‌تا).

مهم‌ترین اصولی که اسلام برای تأمین هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با غیرمسلمانان و تنظیم روابط اجتماعی با آنان ترسیم نموده، عبارت است از: اصل کرامت انسانی، اصل احسان و نیکوکاری، اصل عدالت، اصل وفای به عهد و اصل دعوت. در ادامه، سعی شده است پس از مطالعه راه‌کارهای قرآن در تأمین هم‌زیستی، دلایل اثبات هر اصل با تکیه بر قرآن و سنت بررسی گردد.

### ۱. دستورالعمل‌های کلی قرآن در تأمین هم‌زیستی

قرآن کتاب تشریح مسلمانان، برای تأمین هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با افرادی که تابع کتاب‌های دیگر آسمانی بوده و یا عقیده‌ای غیراسلامی دارند شیوه‌هایی را به پیروان خود آموزش داده که رعایت بند بند آنها بر مسلمانان و حکومت اسلامی لازم است. قرآن در این راستا هرگونه نژادپرستی را نفی نموده، ادیان دیگر و آزادی عقیده را برای همه اقشار جامعه به رسمیت شناخته، به مجادله نیک با پیروان ادیان دیگر فرمان داده، و برای رشد جامعه، همکاری‌های بین‌المللی را لازم می‌داند.

#### ۱-۱. قرآن و نفی نژادپرستی

از دیدگاه قرآن، تفاوت در رنگ، زبان، نژاد و ملیت ملاک برتری انسان‌ها بر یک‌دیگر نبوده و وجود این‌گونه اختلافات، از نشانه‌های الهی و وسیله‌ای برای شناخت افراد از یک‌دیگر است. بشر در طول تاریخ از لحاظ زبان، رنگ، نژاد، فکر، عقیده و... متفاوت بوده است، ولی از منظر اسلام، همه، فرزندان یک پدر و مادر بوده و این تفاوت‌ها بر انسانیت انسان خدشه‌ای وارد نمی‌سازد. قرآن هر گونه افکار نژادپرستانه را محکوم نموده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ ای مردم، ما شما را از نری و ماده‌ای بیافریدیم. و شما را جماعت‌ها و قبیله‌ها کردیم تا یک‌دیگر را بشناسید. هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست. خدا دانا و کاردان است.» (حجرات/۱۳).

#### ۱-۲. قرآن و به رسمیت شناختن آزادی عقیده

سرشت انسان به گونه‌ای است که اعتقادات قلبی را با زور و اجبار نمی‌پذیرد. قرآن که هیچ‌گاه برخلاف فطرت انسان فرمان نمی‌دهد، در آیات متعددی موافق با این قضیه سخن می‌گوید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ؛ در دین هیچ اجباری نیست» (بقره/۲۵۶)؛ «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛ اگر پروردگار تو بخواهد، همه کسانی که در روی زمین‌اند ایمان می‌آورند. آیا تو مردم را به اجبار وامی‌داری که ایمان بیاورند؟» (یونس/۹۹). پیامبر نیز فقط مأمور رساندن پیام الهی به بشریت است و مسئول ایمان آوردن آنان نمی‌باشد: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا

جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ؛ اگر خدا می‌خواست، آنان شرک نمی‌آوردند، و ما تو را نگهبانشان نساخته‌ایم و تو کارسازشان نیستی. (انعام/۱۰۷).

### ۳-۱. قرآن و گفت‌وگوی مسالمت‌آمیز

قرآن به پیروان خود فرمان می‌دهد که اگر خواستند با صاحبان ادیان دیگر وارد بحث و مناظره گردند، جز با «جدال احسن» و «گفت‌وگوی مسالمت‌آمیز» روشی را پی نگیرند: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ با اهل کتاب، جز به نیکوترین شیوه مجادله مکنید.» (عنکبوت/۴۶). قرآن به مسلمانان اجازه نمی‌دهد حتی به بت‌پرستانی که در آن زمان دارای خرافی‌ترین عقائد بودند (مانند شرک و زنده به گور کردن دختران و...) نیز اهانتی روا داشته و به آنان ناسزا گویند، چون این کار به تشدید تعصب آنان منجر شده و بدون آگاهی، خداوند را به ناسزا می‌گیرند: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ؛ چیزهایی را که آنان به‌جای الله می‌خوانند، دشنام مدهید که آنان نیز بی‌هیچ دانشی، از روی کینه‌توزی به الله دشنام دهند.» (انعام/۱۰۸).

### ۴-۱. قرآن و شناسایی رسمی ادیان آسمانی

قرآن در آیات زیادی از پیامبران پیش از اسلام و روش دعوت آنان یاد نموده و به صراحت آنها را تصدیق می‌کند: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ؛ این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم تصدیق‌کننده و حاکم بر کتاب‌هایی است که پیش از آن بوده است.» (مائده/۴۸). این قانون الهی است که هر پیامبری، پیامبران پیشین خود را تأیید کرده و با دیده احترام از آنان یاد می‌کند: «وَوَقَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ؛ از پی آنها عیسی پسر مریم را فرستادیم که تصدیق‌کننده توراتی بود که پیش از او فرستاده بودیم و انجیل را که تصدیق‌کننده تورات پیش از او بود به او دادیم که در آن هدایت و روشنایی بود و برای پرهیزگاران هدایت و موعظه‌ای.» (مائده/۴۶).

قرآن نه تنها از آغاز نزول، صاحبان ادیان دیگر را به «هم‌زیستی مسالمت‌آمیز» دعوت نموده بلکه در آخرین آیات خود نیز بر این مسئله تأکید می‌نماید. چنان‌که در سوره مائده - از آخرین سوره‌های نازل شده - همان‌گونه که مسلمانان را به تبعیت از قرآن دعوت نموده، پیروان تورات و انجیل را به تبعیت از کتاب‌های آسمانی خویش دعوت می‌نماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ؛ ای پیامبر، بگو! ای اهل کتاب! شما هیچ موقعیتی ندارید مگر این‌که تورات و انجیل و آنچه را از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است برپا دارید.» (مائده/۶۸).

## ۵-۱. قرآن و فرمان صلح بین الملل

قرآن به مسلمانان فرمان می‌دهد که اگر از طرف گروهی پیشنهاد صلح داده شد آن را پذیرفته و بر آنان تعرضی روا ندارند: «فَإِنْ اعْتَرَفُواكُمْ فَلَمْ يِقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا؛ پس هرگاه کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و به شما پیشنهاد صلح کردند، خدا هیچ راهی برای شما بر ضد آنان نگشوده است.» (نساء/۹۰). قرآن همواره به ایمان‌آوردندگان فرمان می‌دهد همگی تحت لوای سلم و صلح وارد گردند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگان به اطاعت درآیید.» (بقره/۲۰۸). اسلام منادی صلح بین ملت‌ها است و به‌ناچار جنگ را راهی برای دفع دشمن زورگو و بی‌منطق می‌داند، از این رو در برابر سرسخت‌ترین دشمنان نیز چنین فرمان می‌دهد: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛ اگر به صلح گرایند، تو نیز به صلح گرای و بر خدا توکل کن» (انفال/۶۱).

## ۶-۱. قرآن و همکاری در زمینه رشد جامعه

انسان موجودی مدنی‌الطبع بوده و همکاری و تعاون برای تداوم زندگی اجتماعی‌اش ضرورت دارد. نظام بین‌الملل بدون همکاری و مشارکت در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ممکن نیست. قرآن در این راستا تعاون را بر اساس «بِرِّ وَتَقْوَا» قرار داده و از همکاری در جهت «گناه و ستیزه‌جویی» برحذر داشته است: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ؛ در نیکوکاری و پرهیز همکاری کنید نه در گناه و تجاوز، و از خدا بترسید که او به سختی عقوبت می‌کند.» (مائده/۲).

## ۲. اصل کرامت انسانی

کرامت در لغت عربی و فارسی به معانی متفاوتی به‌کار رفته است که در بیشتر معانی یادشده می‌توان این واژه را به معنای شرافت و بزرگواری در مقابل دناقت و پستی دانست. (ر.ک: آذرنوش، ۱۳۷۹ش، ص ۵۸۵؛ دهخدا، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۸۲۲۳۰).

دین اسلام، بنی‌آدم را صرف‌نظر از نژاد، رنگ، جنس، حسب، دین و عقیده دارای کرامت ذاتی می‌داند. مستند این اصل، آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ؛ به‌راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» (اسراء/۷۰) می‌باشد. گروهی از مفسرین اسلامی در ذیل این آیه، تنها به منشأ کرامت انسانی پرداخته‌اند و از درباره مدلول آیه که چه کسانی هستند سکوت کرده‌اند (ابن‌کثیر، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۹۷-۹۹). اما گروهی دیگر این مسئله را به صراحت بیان نموده‌اند که این کرامت، همه انسان‌ها اعم از مسلمان و غیرمسلمان، مؤمن و غیرمؤمن، فاسق و عادل، و سیاه و سفید را در بر می‌گیرد (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۱۱۲). علامه طباطبایی تصریح نموده که مراد از آیه، صرف‌نظر از کرامت‌های خاص و فضایل روحی و معنوی که به عده‌ای اختصاص داده، بیان حال جنس بشر است. بنابراین این آیه،

مشرکین و کفار و فاسقین را زیر نظر دارد، چه اگر نمی‌داشت و مقصود از آن انسان‌های خوب و مطیع بود، معنای امتنان و عتاب در این باره صحیح نبود. (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۱۵۶).

با وجود این، ابن هوازن قشیری عمومیت این آیه را زیر سؤال برده و معتقد است مراد از بنی آدم، مؤمنان می‌باشند، چون خداوند در صفت کفار فرموده: «وَمَنْ يَهِنَ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ؛ و هر که را خدا خوار کند او را گرامی‌دارنده‌ای نیست» (حج/۱۸). و تکریم، تکثیر اکرام است؛ بنابراین وقتی اکرام کافر حرام است چگونه می‌توان او را تکریم نمود؟ ... لفظ بنی‌آدم برای عموم است و مراد از آن خصوص مؤمنان می‌باشد. (قشیری، بی تا، ج ۲، ص ۳۵۹-۳۶۱).

برای بررسی نظریه قشیری باید دانست که اندیشمندان اسلامی با استناد به آیات قرآن، کرامت را به دو نوع کرامت ذاتی (طبیعی) و کرامت اکتسابی (ارزشی) تقسیم نموده‌اند.

## ۲-۱. کرامت ذاتی / کرامت اکتسابی

روشن‌فکران در مورد کرامت ذاتی انسان تعبیرهای مختلفی بیان نموده‌اند که قدر مشترک آن نشان می‌دهد انسان به عنوان یک انسان و صرف‌نظر از ملیت، رنگ پوست، اعتقاد و یا دیگر اعتبارات اجتماعی از کرامتی ویژه برخوردار است و این کرامت با زنده و مرده او همراه است. ذات انسان شایسته بزرگداشت و تکریم است، خواه زنده باشد و خواه مرده (ر.ک: غنوشی، ۱۳۸۱ش، ص ۳۵). به بیان دیگر، کرامت ذاتی به آن نوع شرافت و حیثیتی گفته می‌شود که تمام انسان‌ها به جهت استقلال ذاتی، توانایی تعقل و وجهه و نفخه الهی‌ای که دارند، به‌طور فطری و یکسان از آن برخوردار هستند. (رحیمی‌نژاد، ۱۳۸۶ش، ص ۳۰).

اما کرامت ارزشی از به‌کار انداختن استعدادها و نیروهای مثبت در وجود آدمی و تکاپو در مسیر رشد و کمال و خیرات ناشی می‌گردد (جعفری تبریزی، ۱۳۸۵ش، ص ۲۲۴). به عبارتی، کرامت اکتسابی آن نوع شرافت و حیثیتی است که انسان به صورت ارادی و از طریق به‌کار انداختن استعدادها و توانایی ذاتی خود در مسیر رشد و کمال و کسب فضایل اخلاقی، به دست می‌آورد (رحیمی‌نژاد، پیشین، ص ۳۰). مهم‌ترین محور این نوع کرامت، «تقوا و ایمان» است. خداوند در این خصوص می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یک‌دیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است» (حجرات/۱۳). این آیه کرامت انسانی را در کرامت ارزشی منحصر نمی‌داند، چون از آیه استنباط می‌شود که همه انسان‌ها دارای کرامت‌اند، اما با کرامت‌ترین آنان نزد خدا با تقواترین آنان است. بر اساس این، جنسیت، نژاد، زبان، حریت و بردگی هیچ ارتباطی با کرامت انسانی ندارد. چنان‌که علی بن ابی‌طالب به مالک بن اشتر نخعی می‌فرماید: «مهربانی با مردم را پوشش دل خود قرار بده و با همه دوست و مهربان باش. هرگز به‌سان حیوان درنده مباش که



خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو گروه‌اند؛ گروهی برادر دینی تو و گروه دیگر در آفرینش همانند تو» (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۳۲). ایشان در این فرمان به صراحت بیان می‌نمایند که احترام به شخصیت انسان، خاص مؤمنان نیست و حاکم اسلامی موظف است در تعاملات خود به غیرمسلمانان نیز نظر رحمت داشته باشد.

کرامت ارزشی هیچ تأثیری در حقوق اجتماعی ندارد؛ در حقوق اجتماعی همه انسان‌ها - صرف‌نظر از درجه ایمان و تقوای آنان - از این حقوق بهرمندهستند (منتظری، ۱۳۸۳ش، ص ۳۷). با این توضیحات به نظر می‌رسد قشیری مفهوم کرامت ذاتی و اکتسابی انسان را با هم خلط نموده باشد.

## ۲-۲. قابلیت سلب کرامت انسانی

گروهی از فقها و اندیشمندان اسلامی، کرامت ذاتی انسان را قابل سلب دانسته و جاودانگی آن را به اعتقاد، میزان و درجه ایمان، و رفتار و کردار آدمی وابسته دانسته‌اند. محمدتقی جعفری معتقد است کرامت ذاتی و حیثیت طبیعی تا زمانی برای انسان معتبر است که او با اختیار خود به جهت ارتکاب به خیانت و جنایت، آن را از خود سلب نکند. (ر.ک: جعفری تبریزی، پیشین، ص ۲۲۴).

سیدمحمد هاشمی بر این باور است که گوهر پاک کرامت، امانتی است که حفظ آن به اعمال و رفتار انسانی موکول می‌باشد و احترام به آن، تا زمانی که مرتکب تبهکاری و شرارت نشده‌اند، محفوظ خواهد بود (هاشمی، ۱۳۸۴ش، ج ۱، ص ۱۰۱).

حسین مهرپور نیز معتقد است کرامت و حرمت ذاتی انسان تا وقتی مستدام است که خوی انسانیت و شرافت انسانی وجود داشته باشد و به آیات: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ؛ و اگر می‌خواستیم، قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم، اما او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است» (اعراف/۱۷۶-۱۷۹) استناد کرده و می‌نویسد: «قرآن کریم با این‌که برای انسان حرمت و کرامت ذاتی قائل است ولی انسان‌های بد و پست را در حد حیوان تنزل داده و گاه به سگ تشبیه کرده است.» (مهرپور، ۱۳۷۴ش، ص ۱۷۶).

طبیعی است که بر اساس این نظریه، غیرمسلمان به دلیل داشتن عقیده مشرکانه، ناخودآگاه کرامت ذاتی را از خود سلب نموده است، زیرا کفر بدترین صفتی قلمداد شده که انسان را به قهر دوزخ می‌کشاند. در نتیجه این نظریه، کرامت ذاتی انسان، قابل سلب است و اگر انسان درصدد هواپرستی و خودکامگی برآید از این طریق کرامت ذاتی خویش را متزلزل می‌سازد.

اما در نظریه سلب‌ناپذیری کرامت ذاتی، کرامت انسانی یک امر ذاتی است که هیچ ربطی به افعال و کردار آدمی ندارد و رفتار مجرمانه و بزهکاری نمی‌تواند نافی کرامت ذاتی انسان باشد. ابن‌عربی در این خصوص فعل انسان را جدای از ذات او دانسته و فعل و رفتار انسان را قابل سرزنش می‌داند نه ذات او را (ر.ک: ابن‌عربی، بی‌تا، ص ۱۶۷).

به نظر می‌رسد کرامت ذاتی انسان قابل سلب نبوده و انسان به مجرد انسان بودنش دارای کرامت بوده و با ارتکاب اعمال بزهکارانه فقط کرامت اکتسابی او سلب می‌گردد. بنابراین هیچ فرد مسلمانی به دلیل باور غیراسلامی غیرمسلمان مجوز سلب کرامت او را در برخورد های اجتماعی و حقوقی ندارد. دلایل ما برای اثبات این ادعا به قرار ذیل است:

- وقتی امری ذاتی شیء شمرده می‌شود از لحاظ منطقی قابلیت سلب پیدا نمی‌کند. به عبارت دیگر، به لحاظ منطقی، ذاتی شیء نه قابل وضع است و نه قابل سلب. در نتیجه، آنچه که با جرم و جنایت سلب می‌شود، کرامت اکتسابی است و نه کرامت ذاتی (رحیمی نژاد، پیشین، ص ۲۹).

- همه آیاتی که در مورد سلب کرامت انسانی نازل شده - مانند: مائده/۱۲، اعراف/۱۷۹، فرقان/۴۴ و محمد/۱۲ - به آخرت مربوط می‌باشد و هیچ تأثیری در وضع قوانین دنیوی نداشته و افراد به بهانه سلب کرامت، اجازه توهین و شکنجه غیرمسلمان متهم را ندارند.

- کرامت ذاتی انسان به مثابه ماهیت و خمیرمایه وجود آدمی است که قابل سلب نیست، چون اگر قابل سلب بود منشأ آن با ارتکاب معاصی از بین می‌رفت و دیگر امکان نداشت که با توبه آدمی، دوباره او را قابل تحسین دانست. این در حالی است که اسلام همواره افراد مذنب منیب را برتر از غیرمذنب غیرمنیب دانسته است (مسلم، بی تا، ج ۸، ص ۹۴، ش ۷۱۴۱).

- فقهای اسلامی بر این باورند که مرده و زنده انسان دارای کرامت بوده و حتی حرام بودن استفاده از گوشت انسان را نیز به سبب کرامت ذاتی او دانسته‌اند (مرغینانی، بی تا، ج ۴، ص ۹۵).  
- تعامل پیامبر اسلام و صحابه با شهروندان غیرمسلمان مجرم، با حفظ کرامت انسانی بوده و حتی با قاتل عاقد - که بدترین مجرمین می‌باشد - نیز به نیک رفتاری توصیه شده است (ر.ک: داری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۱۲، ش ۱۹۷۰).

- اگر قرار بود با ارتکاب جرم و گناه، کرامت انسانی سلب گردد، می‌بایست هیچ غیرمسلمانی صاحب کرامت نمی‌بود، چون در اسلام بدترین گناه، شرک به خداوند است که قابلیت بخشایش هم ندارد و همگی غیرمسلمانان خواسته یا ناخواسته مرتکب آن می‌شوند. اما در تعامل پیامبر با غیرمسلمانان خلاف آن ثابت گردیده که پیامبر در این مورد دستور اکید به احترام آنان نموده و در سیره عملی خود نیز همواره حرمت آنان را پاس داشته است. برای مثال، پیامبر در سال دهم هجری در خطبه خویش در حجة الوداع فرمود: «ای مردم! خدای شما یکی است، پدر شما یکی است و همه شما از نسل آدم‌اید، آدم نیز از خاک آفریده شده است، گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. نه عرب بر عجم و نه عجم بر عرب، نه سرخ‌پوست بر سفیدپوست، و نه سفیدپوست بر سرخ‌پوست، هیچ‌گونه فضیلت و برتری ندارد. فضیلت و افتخار تنها از راه شایستگی و پرهیزکاری است.» (احمد بن حنبل، بی تا، ج ۳۰، ص ۴۷۴، ش ۲۳۴۸۹). هم‌چنین دستور پیامبر به برخاستن برای جنازه هر فرد مسلمان یا غیرمسلمان، بر کرامت انسانی حتی برای جسد انسان دلالت می‌کند (ر.ک: نسائی، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۴۵، ش ۱۹۲۱).



### ۳. اصل احسان و نیکوکاری

خداوند احسان و نیکی کردن را در حق همه موجودات تشریح نموده است. در تعامل با حیوانات دستورالعمل‌های زیادی وارد شده و با این که گوشت برخی حیوانات برای بشر حلال گردیده اما دین در موقع ذبح، به احسان و نیکی دستور می‌دهد تا حیوان اذیت نشود. در برخورد با مجرمین و حتی مستحقین قتل، مانند قاتل عامدی که به قصاص محکوم گشته، نیز به رفتار نیک و قصاص به روش نیکو فرمان داده است (مسلم، پیشین، ج ۶، ص ۷۲، ش ۵۱۶۷).

طبیعی است در چنین دینی که احسان نمودن در حق حیوانات لازم دانسته شده در تعامل انسان‌ها با یک‌دیگر نیز اصل نیکوکاری با تأکید مضاعف بیان گردد. از این رو قرآن کریم در قدم اول امر به احسان نمودن را به صورت مطلق برای جنس انسان به کار می‌برد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ؛ در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد.» (نحل/۹۰). در جای جای این کتاب پاداش‌های مخصوص برای محسنین قرار داده شده است:

- خداوند آنها را دوست می‌دارد (آل عمران/۱۹۵، ۱۴۸، ۱۳۴)؛

- خداوند همیشه همراه آنان است و رهایشان نمی‌سازد (عنکبوت/۶۹)؛

- خداوند به هیچ وجه پاداش آنان را از بین نمی‌برد (یوسف/۵۶، ۹۰)؛

- خداوند، خودش پاداش آنان را می‌دهد (انعام/۸۴)؛

- خداوند بشارت عاقبتی نیک بدانان می‌دهد (حج/۳۷)؛

- رحمت خداوند بدانان نزدیک است (اعراف/۵۶).

در قدم بعد، اصل احسان در تعامل با غیرمسلمانان به عنوان مبنا تلقی می‌شود. این اصل بیان می‌کند که تعامل با غیرمسلمانان بایستی با نیکویی باشد. البته تداوم این امر تا زمانی است که آنان نیز در تقابل با مسلمانان دشمنی روا نداشته و جواب نیکی را با بدی ندهند. خداوند می‌فرماید: «لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ \* إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛ خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید، زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد. فقط خدا شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که در [کار] دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده و در بیرون‌راندنتان با یک‌دیگر هم‌پشتی کرده‌اند. و هر کس آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمگران‌اند.» (ممتحنه/۹۸). در آیه نخست، واژه «بر» در خصوص غیرمسلمانان عبارت است از: عطوفت داشتن با ضعیفان، برطرف نمودن نیاز نیازمندان، اطعام گرسنگان، پوشاندن لباس به برهنگان، نرم‌گفتار بودن با هدف مهربانی کردن به آنان نه ترسیدن و طمع داشتن از آنان، دعا کردن برای هدایت یافتن و سعادت‌مند شدنشان، اندرز دادن

بدانان در کارها و دین و دنیاشان، پاس داشتن آنان در غیابشان، مصون داشتن اموال، فرزندان، آبرو و تمام حقوق و مصالح آنان هنگام تعرض کسی به آنها و دفع ظلم و ستم از آنان (قرافی، بی تا، ج ۳، ص ۱۵، فرق ۱۱۹).

علاوه بر قرآن، در روایات نیز بسیار تأکید شده که به انسان - فارغ از دین و عقیده اش - نیکی گردد. پیامبر می فرماید: «کار نیک را برای اهلش و غیراهلش انجام ده، چنانچه به اهلش نرسید، تو اهل انجام کار نیک بوده ای» (شیخ صدوق، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۳۵، ش ۷۶). در جایی دیگر فرونشاندن عطش هر جگر سوزناکی را دارای پاداش می داند (شیخ تاج الدین، ۱۳۶۳ش، ص ۱۴۰).

در برخی دیگر از روایات، احسان نمودن به غیرمسلمانان و اهل ذمه را بر وجه خاص می توان مطالعه نمود. برای مثال، امام صادق به اسحاق بن عمار فرمود: «ای اسحاق! ... چنان که فردی یهودی با تو هم نشین شد، به خوبی با وی هم نشین شو». (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۴۰۴، ش ۵۸۷۲). این دستورات به صورت شعار در کتاب خدا و کتاب های احادیث وارد نشده که فقط مسلمانان آن را بخوانند و از آن بگذرند، بلکه نخستین عامل به این فرامین، خود شخص پیامبر و شاگردان او بودند. برای اثبات این مطلب به برخی از اسناد صدر اسلام اشاره می گردد:

- «زید بن سعیه یکی از اخبار ثروتمند یهود، نزد پیامبر آمد و با خشونت، خواستار طلبی شد که از ایشان داشت. ماجرا به زبان خود زید بدین شرح است: روزی پیامبر به همراه علی بن ابی طالب از منزل بیرون آمد. مردی روستایی سوار بر مرکب به نزد پیامبر آمد و به او گفت: «ای پیامبر! قبیله بنی فلان مسلمان شده اند اما قحطی و خشکسالی بدانان رسیده، اگر صلاح می دانید چیزی برای کمک بدانان بفرستید، من آن را انجام دهم. اما پیامبر چیزی نداشت که برایشان بفرستد. زید می گوید به پیامبر نزدیک شدم و به او گفتم: «ای محمد! اگر می خواهی مقداری معلوم خرما از باغ بنی فلان تا فلان مدت به من بفروش»، پس او گفت: «ای برادر یهودی! مقدار معلوم خرما را تا مدت معلوم به تو می فروشم اما اسمی از باغ کسی نمی برم». پس گفتم: «آری و معامله انجام شد و من هشتاد دینار به او دادم و او نیز دینارها را به آن مرد داد». زید گوید: دو یا سه روز به مدت بازپس گرفتن طلبم مانده بود که پیامبر با جمعی از یارانش برای تدفین جنازه مردی از انصار بیرون رفته بود. وقتی که نماز جنازه را خواند نزدش آمدم و پیراهن و ردایش را گرفته و محکم کشیدم و با نگاهی خشونت آمیز به پیامبر نگریسته و گفتم: «ای محمد! حق مرا پرداخت نمی کنی؟! ای فرزندان عبدالمطلب! شما مردمانی هستید که در دادن حق دیگران امروز و فردا می کنید». زید می گوید به عمر بن خطاب نگریستم که چشمانش به سان گردون در کاسه دو دو می زد، پس گفت: «ای دشمن خدا! آیا به پیامبر خدا چنین می گویی و من می شنوم و چنین می کنی و من می بینم؟! سوگند به کسی که او را به راستی برانگیخته اگر از سرزنش نمی هراسیدم با شمشیر گردنت را می زدم». پیامبر به آرامی به عمر می نگریست و به او گفت: «ای عمر! من و او به چیزی بیشتر از این نیازمندیم و آن این است که مرا به پرداخت درست بدهی و او را به بازپس گرفتن درست طلب خود فرمان دهی. ای عمر! او را ببر و طلبش را پرداخت

کن و بیست صاع خرما افزون بر طلبش به او بده». عمر طلبم را پرداخت و افزون بر آن بیست صاع خرما به من داد. این عملکرد مرا سخت تحت تأثیر قرار داده و شهادتین را به زبان آوردم» (ابن کثیر، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۳۸۰).

- هنگامی که مسیحیان نجران به مدینه رسیدند، وقت نماز عصر بود و پیامبر در مسجد حضور داشت. آنان به مسجد وارد شدند و چون وقت عبادت آنان فرا رسیده بود برای عبادت به پا خاستند. مردم خواستند آنان را از این کار بازدارند اما پیامبر فرمود: آنان را رها کنید. پس به مشرق رو نموده و عبادتشان را برپا داشتند (ذهبی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۹۵).

- ابوقتاده نقل می‌کند: وقتی هیئت مسیحیان حبشه (وفد نجاشی) به مدینه آمدند پیامبر آنان را به مسجد برد و خود به میزبانی و خدمت آنان پرداخت. اصحابش به او گفتند: ما در خدمت آنان هستیم، کفایت می‌کند. اما پیامبر فرمود: آنان یاران مرا مورد احترام قرار دادند، من نیز دوست دارم خودم در خدمت آنان باشم (صیداوی، ۱۴۰۵ق، ص ۹۷). در حقیقت، پیامبر با این عمل به یارانش یاد می‌داد که چگونه به غیرمسلمانان نیکی کنند.

- پیامبر همسایگانی غیرمسلمان داشت که پیوسته بدانان نیکی می‌کرد و برایشان هدیه می‌فرستاد و هدیه از آنان می‌پذیرفت تا جایی که زنی یهودی بعد از غزوه خیبر، از این رفتار نیک، سوءاستفاده نموده و به قصد از بین بردن پیامبر، گوشت گوسفندی را زهرآگین نمود و به ایشان هدیه داد. پیامبر نیز آن گوشت را در دهان نهاد و به محض فهمیدن مسمومیت، آن را بیرون انداخت. یکی از اصحاب از آن گوشت تناول نمود و جان داد. پیامبر با این‌که از قصد بد آن زن اطلاع یافت باز او را بخشید و مجازات نمود و دیه آن مسلمان را خودش پرداخت نمود (ابوداود، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۹۴، ش ۴۵۱۰).

- در زمان خشکسالی و قحطی، پیامبر پانصد دینار به مکه فرستاد و دستور داد که آن را به «ابوسفیان بن حرب» و «صفوان بن امیه» تحویل دهند تا بین فقرا می‌توزیع شود (سرخسی، ۱۹۷۱م، ج ۱، ص ۹۶). بی‌شک ساکنین مکه در آن زمان مشرک و حربی بودند و قرارداد ذمه‌ای بین آنان و پیامبر منعقد نشده بود، ولی مشاهده می‌کنیم که در زمان قحطسالی پیامبر به آنان کمک مالی می‌نماید؛ کمک مالی به غیرمسلمانانی که بارها با مسلمانان عزم جنگ داشته و بر آنان شمشیر کشیده‌اند.

- واحدی به نقل از ابن عباس در شأن نزول آیه: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا؛ و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند» (انسان/۸) می‌نویسد: «علی بن

ابی‌طالب در مقابل دریافت مقداری جو، شب را تا صبح به آبیاری درختان نخل در باغی سپری نمود. بعد از اتمام کار، جو را گرفت و برای سه وعده غذایی به آرد تبدیل نمود. بخش اول آن را برای پختن غذایی که آن را «خزیره» می‌نامیدند، آماده نمود. هنگامی که کار پخت تمام شد، مسکینی آمد و آن غذا را به او دادند و بخش دوم آرد را برای پخت آماده نمودند. وقتی که پخت آن تمام گشت، یتیمی

آمد و تقاضای کمک نمود، پس غذا را به او دادند و بخش سوم آرد را پختند. باز هنگام آماده شدنش اسیری از مشرکین آمد و غذا را به او دادند. و این چنین روزشان با گرسنگی سپری شد و این آیه نازل گشت» (واحدی، پیشین، ص ۴۴۸). از مصادیق اصل احسان، کمک نمودن به نیازمندان است. در حادثه مورد اشاره مشاهده می‌گردد که صحابی بزرگوار چگونه غذا را از دهان خود و خانواده‌اش گرفته و اسیر غیرمسلمانی را که در جنگ با آنان به دام افتاده - و چه بسا اگر موقعیت می‌یافت خون ایشان را در میدان نبرد می‌ریخت - بر خود و خانواده‌اش مقدم می‌دارد.

- پیرمردی سالخورده در حال گدایی بود که گذرش به علی بن ابی‌طالب افتاد. ایشان پرسید: این وضع بر چیست؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! پیرمردی مسیحی است. پس ایشان فرمود: «تا توان داشت از او کار کشیدید حال پس از ناتوانی و پیری، او را به حال خود رها کرده‌اید؟! از بیت‌المال به او کمک کنید» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۶۶). این عمل ایشان سبب شد که از بیت‌المال مبلغی به عنوان مستمری به او پرداخت کنند.

رعایت اصل احسان در تعامل بین مسلمانان و غیرمسلمانان نه فقط توسط متفکرین مسلمان نقل شده، بلکه در تألیفات نویسندگان غیرمسلمان نیز به وفور یافت می‌گردد تا جایی که «گوستاو لوبون» عامل سریع گسترش اسلام در میان ملت‌های دیگر را رفتار و تعامل نیکوی مسلمانان با دیگران دانسته و می‌گوید: «شفافیت بی‌نهایت اسلام و عدل و احسانی که بدان فرمان داده، به گسترش اسلام در جهان بسیار کمک نمود. علت مسلمان شدن بسیاری از ملت‌های مسیحی را با همین ویژگی تحلیل می‌کنیم؛ مانند مصریان که در روزگار حکومت قیصرهای قسطنطنیه، مسیحی بودند و چون با مبانی اسلام آشنا شدند به اسلام درآمدند. هم‌چنین دلیل این‌که ملت‌های پذیرای اسلام، دیگر به مسیحیت تن ندادند - چه آن ملت غالب بود یا مغلوب - نیز با همین پدیده تفسیر و تحلیل می‌کنیم» (لوبون، ۱۹۵۶م، ص ۱۲۵).

#### ۴. اصل عدالت

عدالت در لغت به معنای مساوات، برابری، و استوا آمده است (ابن‌فارس، ۱۳۹۹ق، ج ۴، صص ۲۴۷-۲۴۶). در نظر داشتن عدالت در تشریح احکام اسلامی، اصلی بنیادین است که یکی از مبانی حقوق غیرمسلمانان می‌باشد. قرآن اجرای عدالت و قسط را هدف تمام انبیای الهی می‌داند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.» (حدید/۲۵). و به ایمان‌آوردگان فرمان می‌دهد که در هر حال با انصاف باشند، حتی اگر برپا داشتن عدالت به زیان دیدن خود یا نزدیک‌ترین افراد و بستگان آنان منجر گردد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر

و خویشاوندان [شما] باشد.» (نساء/۱۳۵). چه نیکوست که خداوند مسلمانان را به رعایت عدالت حتی در حق دشمنانشان موظف نموده و آن را سبب قرب به تقوا دانسته و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است.» (مائده/۸). دستور برپا داشتن عدل و داد به صورت عام صادر شده و به گروهی خاص اختصاص ندارد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ؛ در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری فرمان می‌دهد.» (نحل/۹۰) این مسئله به حدی اهمیت دارد که خداوند پیامبرش را در هنگام پذیرش مراغه قضایی غیرمسلمانان آزاد ننهاد و به او دستور می‌دهد در صورتی که غیرمسلمانان خواستار قضاوت در میانشان باشند، قضاوتش بر اساس عدل و قسط باشد: «فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرَضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرَّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ؛ پس اگر نزد تو آمدند، [یا] میان آنان داوری کن، یا از ایشان روی بربتاب. و اگر از آنان روی برتابی هرگز زبانی به تو نخواهند رسانید. و اگر داوری می‌کنی، پس به عدالت در میانشان حکم کن.» (مائده/۴۲).

وقتی پیامبر اسلام بر اساس شواهد ظاهری قضیه، قبل از نزول وحی، به کیفر یهودی بی‌گناه تمایل پیدا نمود، خداوند سخت او را برحذر داشته و راه استغفار را به او نشان می‌دهد (واحدی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۲۰-۱۲۱). اما خداوند در بی‌گناهی یهودی و سرزنش کسانی که ناجوانمردانه برای متهم جلوه دادن او تلاش می‌کردند آیاتی فرو فرستاد (نساء/۱۰۵-۱۰۹) تا همواره مسلمانان در تعامل با غیرمسلمانان به بیراهه نروند.

لازمه برپایی عدالت اجتماعی در جامعه، احقاق حقوق همه شهروندان با هر نوع عقیده و مسلکی می‌باشد؛ چنان‌که پیامبر می‌فرماید: «هر کس صدای کمک خواستن فردی را شنید و بدان پاسخی نداد، او مسلمان نمی‌باشد» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۱۴۲، ش ۲۰۱۶۹). در این روایت، پیامبر جواب استغاثه عموم مردم - مسلمان و غیرمسلمان - را واجب می‌شمارد. مسئله عدالت در احکام اسلامی آن‌قدر پررنگ بوده که در سلسله علل احکام دانسته شده نه معلومات؛ به عبارت دیگر، نه آن‌چه دین گفت، عدل است، بلکه دین آن‌چه را که عدل است می‌گوید (ر.ک: مطهری، ۱۴۰۳ق، ص ۱۴-۱۵).

تساوی حقوقی مسلمان و غیرمسلمان در برابر قانون، و اجرای دادگری در این خصوص از ممیزات اصلی اصل عدالت می‌باشد. در این خصوص سیره عملی پیامبر و یارانش مؤید قضیه است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- در زمان خلافت علی بن ابی‌طالب بین ایشان و شهروند یهودی مشاجره‌ای صورت گرفت. هر دو نزد قاضی «شریح بن حارث کندی» طرح دعوی نمودند. اصل ماجرا از زبان شریح به این شرح است: «زمانی که علی بن ابی‌طالب برای جنگ با معاویه راهی گشت، زره خود را گم نمود. وقتی که

بازگشت، زره را در دست فردی یهودی یافت که در بازار کوفه آن را می فروخت. علی گفت: «ای یهودی! این زره من است؛ نه آن را به تو بخشیده و نه فروخته‌ام». یهودی گفت: «زره از آن من و در دست من است». علی گفت: «باید قاضی بین من و تو داوری کند». هر دو نزد من آمدند. علی کنارم نشست و یهودی پیش رویم. علی گفت: «این زره از آن من است؛ نه آن را فروخته‌ام و نه بخشیده‌ام». قاضی به یهودی گفت: «تو چه می‌گویی؟» گفت: «این زره از آن من و در دست من است». شریح گفت: «ای امیر مؤمنان! آیا شاهدی داری؟» علی گفت: «آری، فرزندم حسن و قنبر گواهی می‌دهند که زره از آن من است». شریح گفت: «ای امیرمؤمنان! شهادت فرزند به نفع پدر صحیح نمی‌باشد». علی گفت: «سبحان الله، شهادت مردی از اهل بهشت درست نمی‌باشد. مگر از عمر بن خطاب نشینده‌ای که از پیامبر خدا روایت نمود: حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت‌اند». قاضی گفت: «به خدا سوگند که شنیدم». سپس علی زره را به یهودی داد... یهودی گفت: «امیرمؤمنان مرا نزد قاضی خود آورد و قاضی‌اش به زیان او حکم نمود! گواهی می‌دهم که این دین حق و حقیقت است و گواهی می‌دهم که معبودی راستین جز خداوند وجود نداشته و محمد بنده و فرستاده اوست و در ضمن‌ای امیر مؤمنان! زره از آن توست که شبانگاه از مرکب افتاد و من آن را برداشتم». علی زره را به او بخشید و یک اسب نیز به او داد. بعدها همین فرد در رکاب علی در نبرد نهروان به شهادت رسید» (وکیع ضبی، ۱۳۶۶ق، ج ۲، ص ۲۰۰).

- مروی است علی بن ابی‌طالب وقتی شنید گروهی از مسلمانان شورشی، به زن غیرمسلمان معاهدی حمله برده و زیورآلات او را به غارت برده‌اند، فرمود: «اگر فردی پس از این حادثه از شدت تأسف بمیرد، مورد ملامت قرار نمی‌گیرد، بلکه نزد من این امری شایسته است». (ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۲، ص ۷۴)

- انس بن مالک گوید: «نزد عمر بن خطاب بودیم که ناگهان مردی مصری وارد شد و گفت: ای امیر مؤمنان! من به تو پناه آورده‌ام. عمر گفت: تو را چه شده؟ عمرو بن عاص در مصر مسابقه اسب‌دوانی برگزار کرد و اسب من پیش از همه رسید. مردم چون اسب را دیدند، محمد پسر عمرو بن عاص برخاست و گفت: سوگند به پروردگار کعبه که اسب من است. چون اسب به من نزدیک شد آن را شناختم و گفتم: سوگند به پروردگار کعبه که اسب من است. او برخاست و مرا تازیانه زد و گفت: بگیرش که من فرزند مهترانم. خبر این موضوع به پدرش عمرو رسید و چون ترسید من نزد شما آییم مرا به زندان انداخت اما من فرار کرده و اینک نزد تو آمده‌ام... عمر نامه‌ای با این محتوا به عمرو نوشت: نامه‌ام که به تو رسید نزد من‌ای و فرزندت محمد را نیز با خود بیاور. سپس به مرد مصری گفت: بمان تا عمرو بیاید».

انس گوید: «ما نزد عمر بودیم که ناگاه عمرو ازار و ردا پوشیده وارد شد. عمر این سو و آن سو می‌نگریست تا فرزندش را ببیند که دید پشت سر پدرش نهان شده است. عمر گفت: آن مرد مصری کجاست؟ گفت: من اینجایم. عمر گفت: تازیانه را بگیر و با آن این فرزند مهتران را بزن. مرد مصری



چنان او را زد که از پای درآورد... سپس عمر گفت: اکنون به سر کچل عمرو بزن، چون به سبب قدرت او، فرزندش تو را زده است. مرد مصری گفت: ای امیر مؤمنان! حق خود را ستاندم و کسی که مرا زده بود، زدم و راضی گشتم. عمر گفت: به خدا سوگند اگر او را می‌زدی مانع نمی‌شدیم تا خود دست برداری. ای عمرو! مردم را که از مادرشان آزاد زاده شده‌اند از چه زمانی برده ساخته‌اید؟» (ابن‌حمدون، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۱۰).

این مدارک و اسناد به اندازه‌ای زیاد است که مطالعه آن متفکرین غیرمسلمان را به تعجب واداشته است. «هربرت جرج ولز»، مورخ بریتانیایی می‌نویسد: «آموزه‌های اسلام، سنن بزرگی در موضوع تعامل دادگرانه در جهان بنیان نهاد. این آموزه‌ها در درون مردم، روح بزرگواری و گذشت می‌دمد و مشخصه انسانی بودن در آن بارز است و اجرای آن کاملاً عملی است. بدین سبب این آموزه‌ها، گروهی از انسان‌ها را پدید آورد که ستمگری‌ها و خشونت‌های اجتماعی موجود در جهان و در میان دیگر ملل پیشین به ندرت در آنان یافت می‌شود» (سباعی، ۱۴۲۰ق، ص ۱۴۶).

«توماس آرنولد» گوید: «اصولاً مسلمانان با دیگران متفاوت بودند، زیرا آنان در خصوص برخورد عادلانه با ملت‌های خویش از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزیدند. به عنوان نمونه، پس از آن که مصر به دست مسلمانان فتح شد، یعقوبیان از فرصت سقوط قدرت بیزانسی‌ها بهره برده و کلیساهای ارتدوکس را غصب کردند. اما پس از آن که ارتدوکس‌ها با سند و مدرک مالکیت خود را ثابت نمودند، مسلمانان کلیساهای را به صاحبان اصلی‌شان بازگرداندند» (آرنولد، ۱۳۹۰ق، ص ۸۸۷).

«نظمی لوقا» می‌نویسد: «هیچ آیینی منصف‌تر و ستم‌ستیزتر از آیینی نمی‌یابم که می‌گوید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ؛ و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است» (مائده/۸). آخر به راستی چگونه انسانی که خود را به مبدایی فروتر واداشته یا به دینی با استواری کمتر از این گرویده، خویشان را ارجمند می‌داند؟!» (نظمی لوقا، ۱۹۵۹م، ص ۲۶).

## ۵. اصل وفای به عهد

روابط مسلمانان با غیرمسلمانان در جامعه اسلامی بر اساس توافق و قراردادی دو جانبه است؛ به عبارت دیگر، غیرمسلمانان بدون انعقاد قرارداد (ذمه یا استیمان) امکان زندگی در جامعه اسلامی ندارند. این قرارداد از جانب مسلمانان عقدی لازم و تأییدی بوده که حاکم اسلامی اجازه فسخ آن را ندارد، مگر در مواردی که ذمیان پیمان را نقض کنند. در عوض، این قرارداد نسبت به ذمیان عقدی جائز قلمداد گردیده که هر موقع اراده کنند، می‌توانند آن را فسخ نموده و از تابعیت حکومت اسلامی خارج شوند (ر.ک: کاسانی، ۱۹۸۲م، ج ۷، ص ۱۱۱؛ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۴۵). بر اساس این، لازم است

دیدگاه اسلام در مورد وفای به عهد تبیین گردد.

قرارداد یکی از قدیمی‌ترین شیوه‌های عرفی و قواعد حقوقی برای تنظیم روابط اجتماعی بوده است که در تمام نظام‌های حقوقی جهان؛ در حقوق متکی به وحی و حقوق موضوعه بشری، مورد احترام و تأکید قرار گرفته است (عمید زنجانی، ۱۳۶۷ش، ج ۳، ص ۴۶۳).

اسلام و سایر ادیان الهی وفاداری به عهد و پیمان را الزامی دانسته و طرفین قرارداد را در قبال خداوند مسئول می‌دانند: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا؛ چون با خدا پیمان بستید، به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای [خود را] پس از استوار کردن آنها مشکیند، با این که خدا را بر خود ضامن [و گواه] قرار داده‌اید» (نحل/۹۱). حتی در شرایطی که مسلمانان بر مسند قدرت باشند و بتوانند به راحتی قرارداد با دشمنان هم‌پیمان را نقض کنند، باز مجوز چنین کاری نمی‌یابند و باید به پیمان خویش وفادار باشند. سیاق آیات سوره توبه مؤید این قضیه می‌باشد. برای اثبات اصل وفای به عهد از سه دلیل: بنای عقلا، آیات قرآن، و احادیث صحیح استفاده شده است.

### الف) بنای عقلا

بنای عقلا بر این است که هر عقدی را که متعاقدین موجود می‌کنند، به آن پای‌بند هستند و آن را فسخ نمی‌کنند و عمل نکردن به عقد را یکی از ردائل می‌دانند. کشورهای مادی به التزامات خودشان پای‌بند هستند و این معنا در تمام اعصار موجود است و احتمالاً جزء آرای محموده و مؤدای عقل عملی است؛ یعنی قسمتی از اندیشه و مدرکات انسان به بایدها و نبایدها مربوط بوده و به طور مستقیم با عمل ارتباط دارد؛ این مسئله در بین عقلا بما هم عقلا قدر مسلم است. (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۷ش، ص ۵۹-۶۰).

### ب) قرآن

آیات زیادی در مورد لزوم وفای به عهد وارد شده که می‌توان آنها را در سه گروه دسته‌بندی نمود:  
 اول: آیاتی که خداوند در آنها به وفای عهد امر می‌کند:  
 مائده/۱؛ اسراء/۳۴؛ نحل/۹۱؛ بقره/۴۰؛ احزاب/۱۵؛ توبه/۴؛ توبه/۷.  
 دوم: آیاتی که در سیاق مدح افرادی آمده که حرمت عهد را نگه می‌دارند:  
 بقره/۱۷۷؛ رعد/۲۰؛ مؤمنون/۸؛ معارج/۳۲؛ آل عمران/۷۶؛ فتح/۱۰؛ توبه/۱۱۱.  
 سوم: آیاتی که نقض کنندگان عهد و پیمان را سخت نکوهش و سرزنش می‌کند:  
 آل عمران/۷۷؛ انفال/۵۶-۵۷؛ بقره/۱۰۰ و ۲۷؛ اعراف/۱۰۲؛ رعد/۲۵؛ توبه/۱۲.  
 چکیده این آیات بر وجوب وفا به تمام پیمان‌های الهی و انسانی بدون توجه به عقیده یا مسلک

طرف مقابل قرارداد دلالت می‌کند.

### ج) سنت

در این خصوص احادیث زیادی مبنی بر قول و عمل پیامبر صادر شده است:

- حدیث نبوی: «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ؛ مَوْمِنَانِ بِه شَرْطَاهَايِ خُودِ پَای‌بِنْدِنْد» (ابن ابی شیبیه، بی تا، ج ۶، ص ۵۶۸، ش ۲۲۴۵۴). این حدیث یکی از صفات مؤمنین را پای‌بندی به شروط پیمان‌ها می‌داند. البته روایات دیگری با لفظ «مسلمون» وارد شده و در برخی از آنها فقط پای‌بندی به شروطی واجب شمرده شده که در جهتی با شریعت اسلامی مخالف نباشد (طوسی، ۱۳۶۵ش، ج ۷، ص ۲۲، ش ۹۳).

- حدیث نبوی: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ؛ كَسِي كَه اَمَانَت‌دَار نِيست، ايمان ندارد و کسی که پای‌بند عهد و پیمان نیست، دین ندارد.» (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۴، ص ۶، ش ۱۵۹۳۷). بر مبنای این حدیث، دین‌داری و وفای به عهد لازم و ملزوم یک‌دیگر دانسته شده و کسی که به پیمانش پای‌بند نیست، فاقد دین شمرده شده است.

- حدیث نبوی: «حَسَنَ الْعَهْدِ مِنَ الْإِيمَانِ؛ رِعَايَتِ نِيكُويِ عَهْدِ وَ پِيْمَانِ نِشَانِه اِيْمَانِ اسْت.» (ابن شعبه حرانی، ۱۳۶۳ش، ص ۴۹). این حدیث، وفای به عهد را نشأت‌گرفته از روح ایمانی‌انسان می‌داند.

- خبر علی بن ابی‌طالب: «مَا أَيْقَنَ بِاللَّهِ مِنْ لَمْ يَرِعْ عَهْدَهُ وَ ذَمَمَهُ؛ كَسِي كَه عَهْدِ وَ پِيْمَانِش رَا مِرَاعَاتِ نَمِي كِنْد بِه خِداوَنْدِ بَاوَرِ قَلْبِي نِدَارِد.» (نوری، پیشین، ج ۳، ص ۲۸۲). در این روایت یقین داشتن به خدا با نقض پیمان زیر سؤال می‌رود.

- عن أبي جعفر: «...وَإِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ؛ وَ قَتِي [مُسْلِمَانَانِ] پِيْمَانِ شَكْنِي نَمُودَنْد، خِداوَنْدِ دِشْمَنِشَانِ رَا بِرِ اَنَانِ چِيْرِه مِي گِرْدَانَد.» (کلینی، ۱۳۶۳ش، ج ۲، ص ۳۷۴). بر اساس این روایت پیمان‌شکنی باعث تسلط دشمن بر مسلمانان می‌گردد.

- عمل پیامبر در جریان صلح حدیبیه: بعد از انعقاد قرارداد صلح بین پیامبر و «سهیل بن عمرو» نماینده مشرکان قریش، «ابوجندل» پسر سهیل بن عمرو که از پیش اسلام آورده بود در حالی که پاهایش در بند بود، توانست از چنگ مشرکان مکه گریخته و به صف مسلمانان بپیوندد. وقتی سهیل او را دید، محکم به صورتش زد و یقه او را محکم چسبید و به پیامبر رو کرد و گفت: «ای محمد! قرارداد صلح بین ما و شما منعقد شده و بر مبنای آن باید این مرد، نزد مشرکین برگردد.» پیامبر او را تصدیق نمود و سهیل، ابوجندل را کشان‌کشان با خود برد. ابوجندل داد زد و با صدای بلند مسلمانان را به یاری طلبید و گفت: آیا به سوی مشرکان برگردانده شوم که مرا در امر دینم وسوسه نموده و از آن باز گردانند؟ پیامبر فرمود: صبر پیشه ساز و پاداشش را دریاب. به‌زودی خداوند درباره تو و دیگر مستضعفان همراهت، گشایش حاصل می‌فرماید. ما میان خویش و مشرکان، قرارداد صلح منعقد کرده و بر آن پای‌بندیم و خیانت نمی‌کنیم (ابن‌هشام، ۱۳۷۵ق، ج ۲، ص ۳۱۸).

- عمل پیامبر پس از انعقاد قرارداد صلح حدیبیه: بعد از بازگشت پیامبر به مدینه، یکی از مسلمانان زندانی در مکه به نام «ابو بصیر عتبه بن اسید» توانست از زندان مشرکان فرار کرده و به مدینه آید.

مشركين پس از اطلاع او را بازخواستند. پیامبر او را بازفرستاد و به او فرمود: ای ابوصیر! بین ما و این قوم پیمانی است که دین ما اجازه نقض آن را نمی‌دهد و به‌زودی خدا در مورد تو و دیگر همراهانت گشایش قرار می‌دهد (پیشین، ص ۳۲۲).

خیانت و پیمان‌شکنی در اسلام گناهی بس بزرگ است که علاوه بر مجازات دنیوی، عواقب اخروی سنگینی در پی دارد. اسلام همان‌گونه که از مسلمانان می‌خواهد نسبت به پیمان خود وفادار بوده و در این خصوص با نهایت تلاش، به مفاد قراردادشان پای‌بند باشند، از آنان خواسته تا نسبت به نقض قرارداد از طرف غیرمسلمانان نیز بی‌تفاوت نباشند. اسلام به مسلمانانی که حقوقشان به جهت پیمان‌شکنی تضییع شده حق می‌دهد پیمان‌شکنان را مجازات نمایند. طبق آیات قرآن، هدف از این مجازات، گرفتن انتقام نمی‌باشد، بلکه به این خاطر است که با این عکس‌العمل تأدیبی، پیمان‌شکنان به کار ضد انسانی خیانت‌پیشگی پایان داده و راه درست را انتخاب نمایند. قرآن در این باره چنین فرمان می‌دهد: «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتَمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ؛ اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که [از پیمان‌شکنی] بازایستند» (توبه/۱۲) و در جایی دیگر برای مجازات پیمان‌شکنان با خشونت بیشتر فرمان در هم کوبیدن آنان در میدان نبرد صادر می‌شود: «الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ \* فَمَا تَتَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرٌّ بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَعَلَّهِمْ يَدْعُرُونَ؛ همانان که از ایشان پیمان گرفتی ولی هر بار پیمان خود را می‌شکنند و [از خدا] پروا نمی‌دارند. پس اگر در جنگ بر آنان دست یافتی با [عقوبت] آنان، کسانی را که در پی ایشانند تار و مار کن، باشد که عبرت گیرند.» (انفال/۵۵-۵۷).

تعامل پیامبر اسلام با گروه‌های غیرمسلمان راهنمایی روشن جهت تبیین این‌گونه آیات می‌باشد. تا وقتی که یهودیان بر پیمان خود با مسلمانان پای‌بند بودند، در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیزی داشتند اما وقتی یهود، خیانت پیشه کرد و پیمان‌های خود را با مسلمانان نقض کرد، روش برخورد پیامبر نیز تغییر نمود. یهودیان بنی‌قینقاع پیمان عدم تعرض و دفاع مشترک را نقض نموده و تعرض نمودند و پیامبر آنان را بر اساس پیمان دوطرفه‌شان، از مدینه تبعید نمود. یهودیان بنی‌نضیر نیز پس از پیمان‌شکنی و سوء قصد به جان پیامبر به ترک سرزمین مسلمانان محکوم شدند. یهودیان بنی‌قریظه نیز به هنگام در تنگنا قرار گرفتن مسلمانان در نبرد احزاب، از پشت به آنان خنجر زده و با دشمنان مسلمانان متحد شدند تا مسلمانان را ریشه کن کنند. پیمان‌شکنی این گروه جایی برای بخشش باقی نگذاشت و در نهایت، بر اساس حکم حکم منتخب خودشان - سعد بن معاذ - مردان بالغ به قتل محکوم گردیده و زنان و کودکان اسیر و اموالشان مصادره گردید (ر.ک: ابن‌هشام، ۱۳۷۵ق، ج ۲، ص ۴۷-۴۸ و ص ۱۸۹-۱۹۳ و ص ۲۳۹-۲۴۳).

## ۶. اصل دعوت

تکثر ادیان و وجود اختلاف در عقیده مردم، واقعیتی است که به خواست خداوند متعال رخ داده

است. انسان‌ها در انتخاب دین، مختار و آزاد بوده و کسی را نمی‌توان به زور مسلمان گرداند. خداوند فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ؛ بگو: حق از پروردگارتان [رسیده] است. پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند.» (کهف/۲۹) اگر قرار بر این بود که همه مردم مسلمان باشند، خداوند خود چنین می‌کرد: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ؛ اگر پروردگار تو می‌خواست، به یقین همه مردم را امت واحدی قرار می‌داد، در حالی که پیوسته در اختلاف‌اند.» (هود/۱۱۸). قرار نیست مسلمانان در خصوص ایمان آوردن غیرمسلمانان کاسه داغ‌تر از آش شده و از روی دلسوزی آنان را به پذیرش ایمان مجبور نمایند، چون حتی پیامبر نیز مجوز چنین کاری نداشته است: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛ اگر پروردگار تو می‌خواست، به طور قطع هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می‌آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که بگردند؟» (یونس/۹۹). مسلمانان در این خصوص به بازخواست دین غیرمسلمانان مکلف نمی‌باشند و انجام این امر به آخرت مربوط می‌باشد نه این جهان، و داور آن نیز خداوند می‌باشد نه افراد مسلمان یا غیرمسلمان. این که گروهی تصور کنند به سبب دین غیرمسلمانان می‌توانند آنان را مورد عتاب و سرزنش قرار دهند، فقط آخرت را به دنیا می‌آورند و در جای پای خدا پا می‌نهند.

عقیده مسلمانان در این مورد، طبق آیات صریح قرآن، بر این است که بازخواست و داوری در مورد دین دیگران در آخرت صورت می‌گیرد: «وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ \* اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ؛ اگر با تو مجادله کردند، بگو: خدا به آن چه می‌کنید داناتر است. خدا روز قیامت در مورد آن چه با یک‌دیگر در آن اختلاف می‌کردید، داوری خواهد کرد.» (حج/۶۸-۶۹). وظیفه پیامبران خدا فقط ابلاغ دین به مردم است نه فراتر از آن: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ؛ پس اگر روی برتابند، ما تو را بر آنان نگهبان نفرستاده‌ایم. بر عهده تو جز رسانیدن [پیام] نیست.» (شوری/۴۸). می‌توان گفت که اصل دعوت به اسلام در تمامی برخوردها و تعاملات مسلمانان با غیرمسلمانان امری اصولی و زیربنایی است، زیرا هدف از خلقت، عبادت و اطاعت از دستورات خداوند در زمین و رستگاری در جهان دیگر است که رساندن این پیام به غیرمسلمانان جز از راه دعوت و ابلاغ میسر نمی‌باشد. در آیات بسیاری ابزار و وسایل و مراحل دعوت و حتی روش دعوت پیامبران گذشته نیز به تصویر کشیده شده است. برای مثال، خداوند پیامبرش را مأمور ساخته که پیام خود را به همه جهانیان برساند و در این مورد او را به رعایت حکمت و جدال نیکو ملزم گردانیده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نما» (نحل/۱۲۵). در این راستا مسلمانان نیز حق مجادله با صاحبان ادیان دیگر را ندارند مگر این که روشی نیکو در پیش گیرند: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ با اهل کتاب، جز به [شیوه‌ای] که بهتر است، مجادله مکنید» (عنکبوت/۴۶).

در اثبات اصل دعوت در خصوص تعامل با غیرمسلمانان می‌توان از دلیل عقلی نیز بهره جست؛ به این ترتیب که اگر دعوت قاعده‌ای زیربنایی نبود، فرستادن پیامبران لغو و بیهوده می‌نمود. خداوند پیامبرانی را به سوی مردم فرستاده تا با گفتار و کردار خویش مردم را به حقیقت دعوت کنند. به همین علت، عقل حکم می‌کند آنچه در راستای دعوت می‌باشد مجاز، و آنچه در تقابل با این امر قرار دارد، ممنوع باشد.

اهمیت این اصل تا بدان جاست که یکی از اسباب مشروعیت جهاد در اسلام قلمداد گردیده است. وقتی مسلمانان بخواهند پیام خداوند را به جهانیان عرضه نمایند و افرادی مانع این امر شده و با مسلمانان درگیر شوند، مسلمانان حق پیکار می‌یابند: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ؛ با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین، مخصوص خدا شود. پس اگر دست برداشتند، تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست» (بقره/۱۹۳). در جهاد مسلمانان با دشمنان اسلام، هیچ فرماندهی حق ابتدایی نیافته که به لشکر دشمن حمله‌ور شود بلکه قبل از شروع پیکار، باید آنان به اسلام فراخوانده شده یا بر دین خود مانده و به دولت اسلامی جزیه بپردازند. اگر این دو پیشنهاد مورد پذیرش دشمن قرار نگیرد، در آن صورت مسلمانان حق می‌یابند شروع به پیکار نمایند (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۵ ش، ج ۵، ص ۱۰؛ مسلم، پیشین، ج ۵، ص ۱۳۹، ش ۴۶۱۹).

رعایت این اصل در منابع شیعه و اهل سنت، چه در حال صلح و چه در حال جنگ با غیرمسلمانان واجب و لازم است. در این خصوص سکونی از امام صادق نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب فرمود: «پیامبر مرا به یمن فرستاد و فرمود: ای علی! با هیچ کس مجنگ تا این که او را به اسلام دعوت کنی و به خدا سوگند اگر خداوند عزوجل به دست تو فردی را هدایت کند، برایت از آن چه خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند بهتر است» (حر عاملی، پیشین، ج ۱۵، ص ۴۲، ش ۱۹۹۵).

هدف دعوت غیرمسلمانان به اسلام، تنها فزونی عددی مسلمانان نیست، بلکه هدف اصلی اسلام از دعوت دیگران، اصلاح عقاید افراد و هدایت آنان به حق و حقیقت است. اسلام به دنبال جایگزینی اصول صحیح اخلاقی و اجتماعی به جای فریب، دورویی، تبعیض و ظلم در اجتماع است (ر.ک: زحیلی، ۱۴۱۸ق، ص ۴۷).

### نتیجه‌گیری

دین اسلام پیروان خود را ملزم نموده تا زمانی که مخالفان عقیدتی، علیه آنان به اقدام خصمانه دست زده‌اند به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز با آنان تعامل نمایند. اما اگر غیرمسلمانان خیانت پیشه نموده و علیه دین، جان، مال و نوامیس مسلمانان وارد عملیات خصمانه شوند، سیاست شرعی بر دفع تجاوز و مجازات خیانتکاران مبتنی می‌باشد. قرآن با نفی هرگونه نژادپرستی، به رسمیت شناختن آزادی عقیده و گفت‌وگوی مسالمت‌آمیز با مخالفان جایی برای اصالت روابط خصمانه



با پیروان ادیان دیگر و ملت‌های غیرمسلمان باقی نگذاشته است. نامه‌های پیامبر اسلام به سران کشورهای دیگر و شیوه‌های برخورد ایشان با مخالفان و متجاوزان، اصالت هم‌زیستی را با غیرمسلمانان به اثبات می‌رساند. مسلمانان موظفاند در روابط خود با غیرمسلمانان بر اساس عدالت، احسان، وفای به عهد و دعوت نیکو به اسلام، رفتار نموده و به اقدامی دست نزنند که در تقابل با کرامت انسانی آنان قرار گیرد. کرامت ذاتی برای همه انسان‌ها یکسان بوده و قابل سلب نمی‌باشد.

### منابع و مأخذ

۱. آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، نشر نی، تهران، چاپ نهم، ۱۳۷۹ش.
۲. آرنولد، توماس، الدعوة الی الاسلام، ترجمه: حسن ابراهیم و عبدالمجید عابدین، مکتبه النهضة المصرية، قاهره، ۱۹۷۰م.
۳. آقابخشی، علی، فرهنگ علوم سیاسی، انتشارات تندر، تهران، ۱۳۶۳ش.
۴. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت، ج ۸، ۱۴۱۵ق.
۵. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله، شرح نهج البلاغه، دار احیاء الکتب العربیه، بیروت، بی‌تا.
۶. ابن ابی‌شیبیه، عبدالله بن محمد، الکتب المصنّف فی الأحادیث والآثار، الدار السلفیه، بی‌جا، بی‌تا.
۷. ابن‌حمدون، محمد بن حسن، التذکرة الحمدونیه، دار صادر، بیروت، چاپ اول، ج ۳، ۱۴۱۷ق.
۸. ابن‌شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.
۹. ابن‌عربی، محی‌الدین، فصوص الحکم، دار الکتب العربیه، بیروت، بی‌تا.
۱۰. ابن‌فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، دارالفکر، بیروت، ج ۴، ۱۳۹۹ق.
۱۱. ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة والنهایة، دار هجر للطباعة و النشر، بی‌جا، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۱۲. \_\_\_\_\_، تفسیر القرآن العظیم، دار طیبة للنشر و التوزیع، بی‌جا، چاپ دوم، ۱۴۲۰ق.
۱۳. ابن‌هشام، ابومحمد عبدالملک، السیرة النبویه، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي، مصر، چاپ دوم، ۱۳۷۵ق.

۱۴. ابوداود، سليمان بن الأشعث، سنن أبي داود، دار الكتاب العربي، بيروت، ج ۳ و ۴، بی تا.
۱۵. احمد بن حنبل، ابو عبدالله الشيباني، مسند الإمام أحمد بن حنبل، مؤسسة قرطبه، قاهره، بی تا.
۱۶. احمدی، علی بن حسینعلی، مکاتیب الرسول، دار الصعب، بیروت، بی تا.
۱۷. بخاری، محمد بن إسماعیل، الجامع الصحیح المختصر، دار ابن کثیر، یمامه، چاپ سوم، ج ۱، ۱۴۰۷ق.
۱۸. جعفری تبریزی، محمدتقی، حقوق جهانی بشر (تحقیق و تطبیق در دو نظام اسلام و غرب)، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
۱۹. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسه آل البيت، قم، ج ۱۵، ۱۴۰۹ق.
۲۰. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن الدارمی، دار الكتاب العربي، بیروت، چاپ اول، ج ۲، ۱۴۰۷ق.
۲۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، چاپ دوم، ج ۱۲ و ۱۵، ۱۳۷۷ش.
۲۲. ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام، دار الكتاب العربي، بیروت، چاپ اول، ج ۲، ۱۴۰۷ق.
۲۳. رحیمی نژاد، اسماعیل، کرامت انسانی در حقوق کیفری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ۱۳۸۶ش.
۲۴. رشیدرضا، محمدرشید، تفسیر المنار، الهيئة المصرية العامة للكتاب، مصر، ۱۹۹۰م.
۲۵. زحیلی، وهبة بن مصطفى، الاسلام و غیر المسلمین، دار المکتبی، دمشق، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۲۶. سباعی، مصطفی، من روائع حضارتنا، دار الوراق، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۲۷. سرخسی، محمد بن احمد، شرح السیر الکبیر، الشركة الشرقية للإعلانات، بی جا، ۱۹۷۱م.
۲۸. شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا، انتشارات جهان، بی جا، ج ۲، ۱۳۷۸ق.
۲۹. \_\_\_\_\_، من لایحضره الفقیه، منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیه، قم، ج ۴، ۱۴۱۳ق.
۳۰. شیخ تاج الدین، محمد بن محمد، جامع الأخبار، انتشارات رضی، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.
۳۱. صیداوی، محمد بن احمد، معجم الشیوخ، مؤسسة الرساله، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۳۲. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ پنجم، ج ۱۳، ۱۴۱۷ق.

۳۳. طوسی، محمد بن حسن، **تهذیب الاحکام**، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ج ۷، ۱۳۶۵ ش.
۳۴. طوسی، محمد بن حسن، **المبسوط فی فقه الإمامیه**، ج ۲، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران، ج ۲، ۱۳۸۷ ق.
۳۵. عمید زنجانی، عباس علی، **درآمدی بر فقه سیاسی**، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۳ ش.
۳۶. عمید زنجانی، عباس علی، **فقه سیاسی**، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول، ج ۲ و ۳، ۱۳۶۷ ش.
۳۷. غنوشی، راشد، **آزادی‌های عمومی در حکومت اسلامی**، ترجمه: حسین صابری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
۳۸. فولادوند، محمد مهدی، **ترجمه قرآن کریم**، دار القرآن الکریم، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۳۹. قرافی، احمد بن إدريس، **الفروق**، ج ۳، عالم الکتب، بی‌جا، ج ۳، بی‌تا.
۴۰. قشیری، عبدالکریم بن هوزن، **لطائف الإشارات**، الهيئة المصرية العامة للكتاب، مصر، چاپ سوم، ج ۲، بی‌تا.
۴۱. کاسانی، ابوبکر بن مسعود، **بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع**، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۹۸۲ م.
۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب، **الاصول من الکافی**، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ج ۲، ۱۳۶۳ ش.
۴۳. لوبون، گوستاو، **حضارة العرب**، ترجمه: عادل زعیتر، دار احیاء الکتب العربیه، قاهره، چاپ سوم، ۱۹۵۶ م.
۴۴. لوقا، نظمی، **محمد الرسالة و الرسول**، دار الکتب الحدیثه، قاهره، چاپ دوم، ۱۹۵۹ م.
۴۵. مرغینانی، علی بن أبی بکر، **الهدایة شرح بداية المبتدی**، المكتبة الإسلامية، بی‌جا، ج ۴، بی‌تا.
۴۶. مسلم، ابوالحسن قشیری، **المسند الصحیح المختصر**، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ج ۵، ۸ و ۶، بی‌تا.
۴۷. مطهری، مرتضی، **مبانی اقتصاد اسلامی**، انتشارات حکمت، تهران، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
۴۸. منتظری، حسین علی، **رساله حقوق**، انتشارات سزایی، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ش.
۴۹. موسوی بجنوردی، سید محمد، **قواعد فقهیه**، مجد، تهران، چاپ دوم، ج ۱، ۱۳۸۷ ش.
۵۰. مهرپور، حسین، **حقوق بشر در اسناد بین‌المللی و موضع جمهوری اسلامی ایران**، انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
۵۱. نسائی، احمد بن شعيب، **السنن الکبری**، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ج ۴، ۱۴۱۱ ق.
۵۲. نوری، میرزا حسین، **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، مؤسسه آل‌البیت، قم، ج ۱۳ و ۱۴، ۱۴۰۸ ق.

۵۳. واحدی، علی بن احمد، *اسباب نزول القرآن*، دار الإصلاح، دمام، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق.
۵۴. وکیع ضبی، محمد بن خلف، *اخبار القضاة*، المكتبة التجارية الكبرى، مصر، چاپ اول، ج ۲، ۱۳۶۶ق.
۵۵. هاشمی، سید محمد، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، میزان، تهران، چاپ ششم، ج ۱، ۱۳۸۴ش.

## منابع

